

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«وإن قبض الثمن المعين فإمّا أن يشترط ردّ عينه. أو يشترط ردّ ما يعمّ بدله مع عدم التمكن من العين بسبب لا منه، أو مطلقاً، أو لو مع التمكن منه، على إشكال في الأخير من حيث اقتضاء الفسخ شرعاً بل لغة ردّ العين مع الإمكان. و في جواز اشتراط ردّ القيمة في المثلي و العكس وجهان.»

امر دوم: صور ثمن مشروط ردّه

مرحوم شیخ(ره) در امر دوم فرموده‌اند: این ثمنی که در بیع خیاری، برای خيار بايع ردّ آن به مشتری شرط شده، فروضی دارد؛ یا این ثمن کلی در ذمه است و یا اینکه ثمن معین خارجی است و در هر کدام یک از این دو صورت؛ یا بايع این ثمن را قبض کرده و یا اینکه بايع قبض نکرده است.

صور ثمن معین خارجی بر فرض قبض ثمن توسط بايع

مرحوم شیخ(ره) در این صورت که بايع ثمن را قبض کرده و ثمن معین خارجی هست فرموده: این سه صورت کلی دارد؛ یا آنچه که شرط شده ردّ عین همین ثمن معین است، یا ردّ عین یا بدل عین است و یا شرط به صورت مطلق است، یعنی نه خصوص عین شرط شده و نه اعم از عین و بدل عین.

حال صورت دوم هم که ردّ عین و یا بدل عین شرط شده، خود صوری دارد؛ یا ردّ بدل را مطلقاً قرار می‌دهد و می‌گوید چه ردّ عین ممکن باشد و چه ممکن نباشد و یا اینکه ردّ عین شرط شده و ردّ بدل فقط در صورت فقدان عین است، یعنی در جایی که عین مفقود است و تمکن از عین وجود ندارد، در آنجا بدل را رد می‌کند.

حال این قسم اخیر هم خودش دو صورت دارد؛ گاهی اوقات سبب فقدان عین بايع است و گاهی اوقات هم سببش غیر بايع است، گاهی اوقات مشتری می‌گوید: اگر عین موجود نبود، بدل ثمن را هم به ردّ کردی قبول می‌کنم، در صورتی که سبب فقدان عین خود بايع نباشد و گاهی هم هست که از این جهت هم مطلق است، اعم از اینکه سبب فقدان بايع باشد یا نباشد و در صورت فقدان عین، ردّ بدل هم کفایت می‌کند.

احکام این صور

پس کلاً سه صورت شد، که باید حکم این سه صورت را در اینجا بیان کنیم.

صورت اول: شرط رد عین ثمن

صورت اول این است که رد عین ثمن شرط شده است، که مرحوم شیخ(ره) در ابتداء فرموده: نتیجه‌ی این شرط این است که اگر عین ثمن مفقود شد، ولو در مفقود و تلف شدن عین ثمن بایع نقشی نداشته باشد، مثلاً ثمن به تلف سماوی از بین رفت، در اینجا خيار منتفی است، چون ظاهر شرط، بلکه تصریح می‌کند به اینکه باید عین ثمن را برگردانی، مگر اینکه بگوییم: درست است که رد عین ثمن شرط شده، اما این شرط تنها یک مورد را می‌خواهد خارج کند و آن در جایی است که سبب تلف و اتلاف در ثمن خود بایع باشد، یعنی مشتری می‌خواهد بگوید: اگر ثمن را خودت از بین بردی و اتلاف کردی، در اینجا دیگر خيار نداری، اما اگر ثمن از طرق دیگری تلف شده باشد، بگوییم: باز خيار باقی است.

اما مرحوم شیخ(ره) فرموده: «و فيه نظر» که چنین چیزی را از اطلاق شرط استفاده نمی‌کنیم که تنها اگر بایع سبب در اتلاف بوده، خيار ساقط است.

صورت دوم: شرط مرد عین یا بدل آن

صورت دوم این است که رد عین یا بدل آن شرط می‌شود، که اینجا هم گفتیم که: بدل یا در فرض فقدان عین است و یا حتی در فرض تمکن از عین، که مرحوم شیخ(ره) فرموده: در جایی که تمکن از عین دارد، اصلاً در اینکه رد بدل می‌کند، مقداری محل اشکال است، برای اینکه با معنای شرعی و لغوی فسخ سازگاری ندارد که بگوییم: در جایی که عین مال موجود است، عین را انسان ندهد و بدل آن را بپردازد. پس این مورد که محل اشکال است.

شیخ(ره) فرموده: اما حکم آن موردی که محل اشکال نیست، یعنی جایی که عین مفقود است و می‌خواهد به جای عین بدل را بپردازد این است که در اینجا باید به مقتضای شرط عمل شود، یعنی اگر عین مفقود است، بدل را می‌پردازد و بعد از آن که بدل را پرداخت، بایع می‌تواند معامله را فسخ کند.

صورت سوم: بر فرض اطلاق

صورت سوم این است که نسبت به عین و یا اعم از عین و بدل مطلق گذاشته و می‌گوید: اگر ثمن را رد کردی، این مبیع مال توست، که مرحوم شیخ(ره) فرموده: مقتضای ظاهر شرط در همین صورتی که به صورت مطلق گذاشته این است که عین ثمن را بدهد و اطلاق انصراف به رد عین ثمن دارد و شامل رد بدل نمی‌شود.

بعد کلامی را از دروس و از حاشیه‌ی شرایع نقل کرده که این دو فقیه فرموده‌اند: اگر در موردی ثمن به صورت مطلق بیان شود، این اطلاق بر عین حمل نمی‌شود.

شیخ انصاری(ره) فرموده: شاید مورد کلام این دو نفر در ما نحن فيه نباشد که بر فرض ثمن معین بحث می‌کنیم، بلکه این دو فقیه فرموده‌اند: اطلاق «لایحمل علی العین» در معامله‌ای که ثمن آن ثمن کلی بوده و در جایی که ثمن کلی باشد، رد بدل کفایت می‌کند کما اینکه ان شاء الله بیان می‌کنیم.

بین بایع و مشتری معامله‌ای شده و ثمن کلی است و در این معامله شرط شده که اگر ثمن رد شود، مبیع به ملک بایع برگردد، که شیخ(ره) فرموده: در اینجا هم دو صورت دارد؛ یا این ثمن کلی به عنوان ما فی الذمه است و یا اینکه این ثمن کلی در یک مصداق خارجی تعیین پیدا کرده و بایع آن را قبض کرده است.

حکم صورت ثمن ما فی الذمه

شیخ(ره) فرموده: در جایی که ثمن به عنوان ما فی الذمه است، ردش به اداء ما فی الذمه است، مثلاً در آن روایت سعید بن یسار که شخصی مالی را، به اهل روستا به دوازده تومان می‌فروخت و اهل روستا در معامله‌ی دوم در مقابل این دوازده تومان ما فی الذمه خانه‌شان را به این شخص می‌فروختند، منتهی شرط می‌کردند که اگر تا یک سال این دوازده تومان را آورديم، خانه را به ما برگردان.

پس در روایت سعید بن یسار ثمن معامله کلی است و کلی هم از اول در ذمه خود بایع هم بوده است که شیخ(ره) فرموده: رد ثمن کلی به اداء ما فی الذمه است و آنچه را که در ذمه‌اش است باید ادا کند.

بعد شیخ(ره) فرموده: آنچه که ادا می‌شود عین آن ثمنی است که در معامله بوده است و یا بدل آن هست و در اینجا دیگر فرقی نمی‌کند.

اما برخی تعبیر کرده‌اند که در اینجا اداء ما فی الذمه عنوان بدل دارد و دلیلشان این است که بایع در معامله‌ی دوم خانه‌اش را فروخت و آن دوازده درهمی که بر ذمه‌اش بود، یعنی در معامله‌ی قبل به مشتری بدهکار بود، بعد از آن که خانه‌اش را فروخت آن دوازده درهم ملک خود بایع می‌شود، لذا وقتی که ملک شد، حکم تلف را پیدا می‌کند، بنابراین اگر دوازده درهم دیگری را آورد و به این مشتری داد، این دیگر عنوان بدلیت را دارد و نمی‌توانیم بگوییم که: این عین همان ثمنی است که مشتری به بایع داده است.

علی‌ای‌حال شیخ(ره) فرموده: این فرقی نمی‌کند که بگوییم آنچه را که به عنوان ما فی الذمه ادا می‌کند عین ثمن است یا بدل ثمن. در این مورد که ثمن کلی و در ذمه است، رد ثمن به اداء ما فی الذمه است.

حکم صورت ثمن کلی که به عین خارجی تعیین پیدا کرده

اما صورت دوم در جایی است که ثمن کلی است، اما در ذمه‌ی بایع نیست، یعنی آن کلی در یک عین معین خارجی تعیین پیدا کرده و بایع هم آن عین را اخذ کرده است، که شیخ(ره) فرموده: همان صوری که در قبض ثمن معین آمد، در اینجا هم می‌آید، یعنی اگر رد همین ثمن معین شرط شود، باید به آن شرط عمل شود و اگر رد این ثمن یا اعم از این ثمن و بدل آن شرط شود، باید به مقتضای شرط عمل شود،

اما اگر به صورت مطلق باشد، شیخ(ره) در آنجا فرموده که: اطلاق انصراف به عین ثمن دارد، اما در این صورت سوم در ثمن کلی فرموده: إطلاق را باید بر اعم از عین ثمن و بدل آن حمل کنیم، برای اینکه در بیع خیاری غالباً بایع وقتی که ثمن را می‌گیرد، اولاً ثمن معامله ثمن کلی است و ثانیاً بایع غالباً در ثمن تصرف می‌کند و ثمن از بین می‌رود.

لذا در جایی که در ثمن کلی، رد ثمن به صورت مطلق شرط می‌شود، شیخ(ره) فرموده: اطلاق در اینجا را، باید از راه تبادر که

منشأً آن هم غلبه است، بر ردّ ثمن، اعم از عین ثمن و یا بدل آن حمل کنیم.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) غلبه در معامله، روی یک ثمن معین خارجی می‌آید، وقتی که می‌گوید: ثمن را بده، یعنی همین ثمن را بده، اما چون در غالب معاملات ثمن کلی است و در ثمن کلی نظر به عین معین وجود ندارد و بعد از اینکه بایع می‌خواهد رد کند، مشتری می‌خواهد ثمنش را بگیرد، در اینجا دیگر فرقی بین ردّ عین ثمن و یا بدل آن نمی‌کند.

تطبیق عبارت

«وإن قبض الثمن المعين»، اگر ثمن معین را قبض کرد، در اینجا سه صورت دارد؛ «فإنما أن يشترط ردّ عینه»، یا مشتری شرط می‌کند، یا بایع شرط کند و به صورت مجهول هم می‌توانید بخوانید که فرقی هم نمی‌کند، یعنی یا ردّ عین ثمن را شرط می‌کند، «أو يشترط ردّ ما يعمّ بدله»، و یا شرط می‌کند ردّ آنچه را که اعم از عین و بدل است و در خط بعدی صورت سوم را بیان کرده که «وإنما أن يطلق» که یا به صورت مطلق گذاشته می‌شود، یعنی نسبت به عین و یا اعم از بدل عین و خود عین قیدی نیست.

حال این صورت دوم در ابتداء دو صورت دارد؛ که در اینجا که می‌گوید: بدل، «مع عدم التمكن من العين بسبب لا منه»، یا در صورت عدم تمکن از عین و یا حتی در صورت تمکن از عین.

حال این «بسبب لامنه او مطلقاً» را رها کنید، «أو و لو مع التمكن منه»، که می‌گوید بدل را می‌دهم چه در صورت تمکن از عین و چه اعم از تمکن و عدم تمکن از عین، حال در جایی که تمکن از عین ندارد، دو صورت دارد؛ «بسبب لامنه»، یا فقدان عین به سبب لا من البایع است، یعنی دیگری سبب شده تا عین از بین برود، «او مطلقاً»، یعنی «بسبب مطلقاً»، چه سبب فقدان عین بایع باشد و چه سبب فقدان عین غیربایع باشد.

بعد شیخ(ره) فرموده: «على إشكال في الأخير»، یعنی در جایی که تمکن از عین دارد بگوییم: ولو اینکه عین موجود است، اما بتواند بدلش را بدهد، که شیخ(ره) فرموده: این محل اشکال است، چون با معنای شرعی و لغوی فسخ سازگاری ندارد.

معنای لغوی فسخ یعنی حل العقد و باز کردن عقد، یعنی هر چیزی سر جایش برگردد، ثمنی که دست بایع است، به ملک مشتری برگردد و مثنی هم به ملک بایع برگردد، پس این اقتضاء می‌کند که اگر خودش موجود است، خودش برگردد، اما مع ذلک در مقام فسخ اگر بخواهد بدلش را برگرداند، این با معنای لغوی فسخ سازگاری ندارد.

معنای شرعی فسخ هم این است که ثمن و مثنی را به ملک مالک قبلی برگردانیم، «من حيث اقتضاء الفسخ شرعاً بل لغة ردّ العين مع الإمكان»، فسخ إقتضاء دارد در صورت امکان رد خود عین صورت گیرد.

بعد شیخ(ره) فرعی را در اینجا بیان کرده که در جایی که ثمن تلف می‌شود، «و فی جواز اشتراط ردّ القيمة فی المثلّی و العکس وجهان»، در کتاب البیوع آمده که بدل قیمی، قیمی است و بدل مثلی، مثلی است، حال اگر کسی بخواهد در یک جایی که ثمن قیمی بوده، بدلش را مثلی بدهد و یا برعکس، شیخ(ره) فرموده: دو وجه است.

«وإنما أن يطلق»، یعنی نسبت به عین یا بدل قیدی ندارد، «فعلى الأوّل، لا خيار إلّا بردّ العين»، در جایی که شرط ردّ عین ثمن می‌شود، تنها اگر خود عین را رد کرد خیار دارد، «فلو تلف لا من البائع فالظاهر عدم الخيار»، اگر تلف شود و حتی سبب تلف هم بایع نباشد، یعنی بتلف سماوی باشد، ظاهر این است که دیگر خیاری وجود ندارد، «إلّا أن يكون إطلاق اشتراط ردّ العين فی

الخيار لإفادة سقوطه بإتلاف البائع»، مگر اینکه بگوییم: از اطلاق اینکه رد عین را شرط کرده، سقوط خيار به إتلاف بايع استفاده می‌شود، اینکه مشتری می‌گوید: خود عین را باید رد کنید، می‌خواهد بگوید که: اگر خود بايع عین را از بین برد، دیگر خيار ندارد، «فیبقي الخيار في إتلاف غيره على حاله.»، لذا خيار در اطلاق غير بايع بر حال خودش باقی است.

«و فيه نظر.»، یعنی در اینکه اطلاق سقوط خيار به اتلاف بايع را افاده کند، نظر و اشکال است. به تعبیر مرحوم شهیدی (ره) دلالت باید روی یکی از این دلالات ثلاث باشد، اینکه گفته: باید عین را رد کنید، از کجا دلالت دارد بر اینکه اطلاقش حمل بر آن صورتی می‌شود که اگر بايع اتلاف کرد، دیگر خيار نداشته باشد.

«و على الثاني، فله ردّ البدل في موضع صحّة الاشتراط.»، اما بنا بر صورت دوم که اعم از عین و بدل باشد، بايع می‌تواند بدل را رد کند، البته در جایی که اشتراط صحیح است، چون گفتیم: در جایی که عین مفقود می‌شود، بدل صحیح است، اما در جایی که با وجود عین بخواهیم بدل بدهیم، مرحوم شیخ (ره) فرموده: این با معنای لغوی و شرعی فسخ سازگاری ندارد.

«و أمّا الثالث، فمقتضى ظاهر الشرط فيه ردّ العين.»، اما در صورت سوم که إطلاق بود، مقتضای ظاهر شرط این است که خود عین را باید رد کنیم.

«و يظهر من إطلاق محكي الدروس و حاشية الشرائع: أنّ الإطلاق لا يحمل على العين.»، این «من إطلاق» یعنی کلام دروس و کلام حاشیه‌ی شرایع مطلق است نسبت به اینکه ثمن کلی باشد یا معین، که معنای اولی اطلاق این است، چه ثمن کلی باشد و چه معین یعنی در هر دو صورت دارند این حرف را زده‌اند که این اطلاق بر عین حمل نمی‌شود. اطلاق دوم یعنی اطلاق نسبت به عین یا بدل، که این اطلاق حمل بر اینکه حتماً باید عین ثمن را بدهد نمی‌شود.

پس در حقیقت این با آنچه که شیخ (ره) گفته، مخالفت دارد که فرموده: در صورت اطلاق ظاهر این است که باید عین را رد کند.

بعد شیخ (ره) فرموده: «و یحتمل حملة على الثمن الكلي، و سیأتی.»، یعنی احتمال دارد که اطلاق اولی را بر ثمن کلی حمل کنیم، که شیخ (ره) هم آن را قبول کرده است.

فرض دیگر این است که «و إن كان الثمن كلياً»، اگر ثمن کلی باشد، در اینجا دو فرض دارد؛ «فإن كان في ذمّة البائع كما هو مضمون رواية سعيد بن يسار المتقدمّة»، اگر این ثمن کلی در ذمه‌ی بايع باشد، یعنی قبض و اقباضی نبوده، بلکه از اول دینی بر ذمه بايع بوده، که این دین به عنوان ثمن در یک معامله قرار داده شده، که عرض کردیم که مضمون روایت سعید بن یسار هم همین است.

«فردّه بأداء ما في الذمّة»، یعنی ردّ ثمن کلی در ذمه به ادای ما فی الذمه است، که باید ما فی الذمه را ادا کند، «سواء قلنا: إنه عين الثمن أو بدله»، یعنی چه آنچه که پرداخت می‌شود عین است یا بدل، فرقی نمی‌کند.

حال کسانی که می‌گویند: بدل هست دلیلشان این است که «من حيث إنّ ما في ذمّة البائع سقط عنه بصيرورته ملكاً له»، آنچه که در ذمه‌ی بايع بوده، به واسطه اینکه در معامله ملک وی شده، از ذمه‌اش ساقط می‌شود. «فكأنه تلف»، پس كان تلف شده است، چون تلف حقیقی در عین خارجی معنا دارد.

«فالمراد برده المشتراط: ردّ بدله.»، پس حال که در حکم تلف است، اگر بخواهد خيار داشته باشد و ثمن را رد کند، ثمنی که رد می‌شود، بدل آن عین ثمن می‌شود.

«وإن لم يكن الثمن في ذمة البائع وقبضه»، اما اگر ثمن کلی است، اما در ذمه نیست، یعنی کلی معین شده در عالم خارج است و قبض شده، یعنی معامله روی کلی واقع می‌شود، اما بعد مشتری این کلی را در یک مصداقش را به بایع می‌دهد و بایع هم می‌گیرد، «فإن شرط رد ذلك الفرد المقبوض أو رد مثله بأحد الوجوه المتقدمة»، حال اگر رد خود این فردی که قبض شده است و یا رد مثل آن را به یکی از وجوه متقدمه که در وجه دوم بیان شد، «فالحکم علی مقتضى الشرط»، باید به مقتضای شرط عمل شود.

«وإن أطلق فالمتبادر بحکم الغلبة في هذا القسم من البيع المشتبر ببيع الخيار هو رد ما يعمّ البذل»، اما اگر به صورت مطلق گذاشته شود، در اینجا اطلاق به واسطه تبادر، که منشأ آن هم غلبه در این قسم از بیعی است، که مشتبر به بیع خيار است، یعنی غالب بیع‌های خياری بیعی است که در آن ثمن کلی است و مشتری خیلی نسبت به آن فردی که معین شده، نظر خاصی ندارد، لذا در اینجا باید رد ما یعمّ البذل باشد منتهی در بدل باید بگوییم: «إمّا مطلقاً»، یا مطلقاً، یعنی چه عین مفقود باشد و چه نباشد، «أو مع فقد العين»، یا در صورت فقدان عین.

«و يدلّ عليه صريح بعض الأخبار المتقدمة»، که مراد از بعض اخبار متقدمه مثل روایت ابو الجارود است، که فرموده: «إن اتيتني بنفس هذا الثمن»، که معلوم می‌شود که آنچه ملحوظ نظر مشتری است، مالیت و ارزش ثمن است، لذا بدلش هم کفایت می‌کند. «إلا أن المتيقن منها صورة فقد العين»، اما متیقن در جایی است که عین مفقود باشد.

امر سوم: ادله عدم کفایت رد ثمن برای بر هم زدن بیع

مرحوم شیخ(ره) در امر سوم فرموده‌اند: که بنا بر وجه دوم از وجوه پنجگانه‌ای که بیان شد، که رد ثمن قید برای فسخ بود، یعنی از اول عقد خيار وجود دارد، اما اگر قبل از رد ثمن بگوید: «فسخت»، این به درد نمی‌خورد. بحثی که در اینجا واقع شده است این است که چرا بنا بر وجه دوم خود رد الثمن کفایت نمی‌کند؟

مرحوم شیخ(ره) در اینجا در مجموع سه دلیل برای آن بیان کرده‌اند؛ یک دلیل را خودشان اقامه کرده و فرموده‌اند: بیع خياری یکی از مصادیق خيار شرط است و همانگونه که در خيار شرط نیاز به فسخ است، در بیع خياری هم نیاز به فسخ است، برای اینکه بیع خياری همان خيار شرط است، منتهی قید اضافه‌ای دارد و آن رد ثمن است.

همان طور که در خيار شرط، زمانی که ذو الخيار بگوید: «فسخت»، معامله فسخ می‌شود، در اینجا هم همین طور است.

دلیل دوم این است که بعضی در مقام استدلال گفته‌اند: رد من حیث هو الرد دلالت بر فسخ ندارد، بنابراین بعد از رد باید یک «فسخت» بیاید، تا دال بر فسخ باشد.

شیخ(ره) فرموده: به نظر ما این حرف درستی نیست و می‌توانیم بگوییم که: رد عرفاً دلالت بر فسخ دارد.

دلیل سوم این است که گفته‌اند: اراده غیر از مراد است و در اینجا اگر با رد، اراده فسخ هم کرده باشد، اما اراده فسخ معنایش تحقق فسخ نیست. مثلاً الآن اراده اکل می‌کنید، اما معنای اراده اکل خوردن نیست، اراده غیر از مراد است.

مرحوم شیخ(ره) این دلیل را هم رد کرده و فرموده: در ما نحن فيه غیر از این اراده چیز دیگری نیاز نداریم، در ما نحن فيه فقط می‌خواهیم به نفس رد قصد فسخ شود، لذا لازم نیست که بعد از رد «فسخت» هم گفته شود.

«الثالث لا يكفي مجرد الردّ في الفسخ.»، امر سوم این است که مجرد رد برای فسخ کفایت نمی‌کند، «قيل: ظاهر الأصحاب بناءً على ما تقدّم»، صاحب مقابیس(ره) فرموده: ظاهر اصحاب بناء بر ما تقدم، یعنی وجه دوم از وجوه خمسّه متقدمه که «من أنّ ردّ الثمن في هذا البيع عندهم مقدّمه لفسخ البائع»، ردّ ثمن در این بیع مقدمه‌ی فسخ است، «أنّه لا يكفي مجرد الردّ في الفسخ.»، ظاهر اصحاب این است که مجرد ردّ کفایت نمی‌کند، «و صرح به في الدروس و غيره.»، و به این عدم کفایت در دروس و غیر دروس تصریح شده است.

«و لعلّ منشأ الظهور: أنّ هذا القسم فردّ من خيار الشرط»، صاحب مقابیس(ره) فرموده: منشأ ظهور این است که این قسم، فردی از خيار شرط است، یعنی بیع خیاری مصداق خيار شرط است، «مع اعتبار شيء زائد فيه»، البته بیع خیاری یک چیز زائدی دارد، «و هو ردّ الثمن.»، و آن ردّ ثمن است.

در جایی که بیع خیاری نیست و فقط خيار شرط است، این جنس را به مشتری فروخت و گفت: دو روز برای خودم خيار شرط قرار می‌دهم، در اینجا اگر بخواهد از خيارش استفاده کند، باید بگوید: «فسخت»، اما در ما نحن فيه که بیع خیاری است و شرط ردّ ثمن یک چیز اضافه‌ای بر خيار شرط است، لذا هم باید ردّ ثمن شود و هم «فسخت» گفتن لازم است.

«و علّلوا ذلك أيضاً: بأنّ الردّ من حيث هو لا يدلّ على الفسخ أصلاً.»، بعضی دلیل دومی آورده فرموده‌اند: ردّ من حيث هو ردّ اصلاً دلالت بر فسخ ندارد، که شیخ(ره) فرموده: «و هو حسنٌ مع عدم الدلالة»، اگر عرفاً دلالت نداشته باشد، حرف خوبی است.

«أمّا لو فرض الدلالة عرفاً»، اما اگر فرض کنیم که ردّ دلالت عرفیه دارد، این دو صورت دارد، یعنی شیخ(ره) این دلالت عرفیه را از دو راه بیان کرده‌اند؛ یکی از راه فسخ معاطاتی که فرموده: «إمّا بأن يفهم منه كونه تمليكاً للثمن من المشتري»، عرف به وسیله‌ی رد می‌فهمد که این بایع قصد تملیک ثمن به مشتری را دارد، «ليتملك منه المبيع على وجه المعاطاة»، تا مبیع را از مشتری بر وجه معاطات تملک کند.

«و إمّا بأن يدلّ الردّ بنفسه على الرضا بكون المبيع ملكاً له و الثمن ملكاً للمشتري»، و یا اینکه در اینجا اصلاً معاطاتی هم لازم نداریم، برای اینکه مشتری گفته: اگر بایع ثمن را رد کرد، مبیع مال وی باشد، یعنی اگر پشیمان و راضی شد به اینکه ثمن ملک مشتری باشد، همین مقدار ردّ ثمن دلالت عرفیه بر رضایت به اینکه ثمن مجدداً ملک مشتری شود دارد، و لو معاطات هم نباشد، «فلا وجه لعدم الكفاية»، که وجهی برای عدم کفایت نیست.

ممکن است در ذهن شما هم بیاید که در صدر مسئله داریم بنا بر ما تقدم، یعنی وجه دوم، اما در اینجا در صورت اول که دلالت عرفیه بود، با وجه سوم سازگاری ندارد، بلکه با فسخ فعلی سازگاری دارد. این اشکال را عرض می‌کنیم، خودتان فکر کنید و ببینید که آیا جوابی برای این اشکال هست یا نه؟

«مع اعترافهم بتحقق الفسخ فيما هو أخفى من ذلك دلالة.»، فقهاء اعتراف دارند در اینکه فسخ در جایی که اخفای از فعل است هم تحقق پیدا می‌کند، مثل جایی که بایع جنسش را فروخته و خيار دارد، اما مع ذلك همین بایعی که برای خودش خيار قرار داده، همین جنس را مجدداً در معرض بیع قرار می‌دهد، که در معرض بیع قرار دادن فعل نیست، اما دال بر این است که معامله‌ی قبلی را فسخ کرده است.

«و ما قيل: من أنّ الردّ يدلّ على إرادة الفسخ»، دلیل سوم این است که ردّ دلالت بر اراده‌ی فسخ دارد، «و الإرادة غير المراد.»، اما اراده با مراد از هم جدایی و تفکیک دارند، همان اختلافی که بین متکلمین و فلاسفه است که متکلمین می‌گویند: اراده با مراد

انفکاک دارد، اما فلاسفه می‌گویند: هیچ انفکاک‌کی بین اراده و مراد وجود ندارد که این بنا بر همان مشیء متکلمین است که برای اراده بیان کرده‌اند.

شیخ (ره) در جواب فرموده: «ففيه: أنَّ المدعى دلالته على إرادة كون المبيع ملكاً له و الثمن ملكاً للمشتري»، در اینجا همان اراده برای ما بس است و می‌خواهیم بگوییم که: رد اگر دلالت داشته باشد بر اینکه بایع اراده کرده که مبیع ملک بایع و ثمن ملک مشتری شود، همین مقدار کافی است و دیگر نیازی به مراد نداریم، «و لا يعتبر في الفسخ الفعلي أزيد من هذا»، برای اینکه بیش از این هم در فسخ فعلی لازم نیست.

«مع أنَّ ظاهر الأخبار كفاية الرد في وجوب رد المبيع»، علاوه بر اینکه وقتی به روایات مراجعه کنیم، ظاهر روایات این است که به مجرد رد، مبیع ملک بایع می‌شود و رد مبیع بر مشتری واجب می‌شود، «بل قد عرفت في رواية معاوية بن ميسرة حصول تملك المبيع برد الثمن»، بلکه بنا بر روایت معاویه بن میسرہ حصول تملک مبیع به رد ثمن است، یعنی نه تنها بر مشتری رد مبیع واجب است، بلکه بالاتر، اصلاً چه رد کند و چه رد نکند، مبیع ملک بایع شده است.

این «بل» از این جهت است که در عبارت قبلی فرموده: «كفاية الرد في وجوب رد المبيع»، منتهی تا مبیع را رد نکند هنوز ملک بایع نشده است، اما در عبارت بعد فرموده: به مجرد اینکه بایع ثمن را رد کرد، چه مشتری مبیع را رد کند و چه نکند، ملک بایع شده است و این از اخبار استفاده می‌شود.

«فيحمل على تحقق الفسخ الفعلي به.»، پس باید حمل کنیم بر اینکه در اینجا به مجرد رد، فسخ فعلی حاصل می‌شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين